

تزامم‌های اخلاقی از دیدگاه دیوید راس و بررسی و نقد آن با تکیه بر متون دینی

افضل بلوکی*

محمدعلی مصلح‌نژاد**

چکیده

این مقاله به بررسی و نقادی راه‌حل‌های التزام اخلاقی از دیدگاه دیوید راس (W.D. Ross) پرداخته است. از نگاه او التزام در وظایف فعلی امکان وقوع دارد، و فاعل اخلاقی وظیفه دارد آن دسته افعالی را که واجد الزام‌آوری بیشتری هستند، مقدم بدارد. او مبنای وظایف اخلاقی را «روابط خاص» می‌داند که از این طریق می‌توان اولویت و میزان الزام‌آوری را استکشاف نمود. براساس دیدگاه برخی از ناقدان راس، همانند: پالمر، مک‌ناوتن، گنسلر، و هولمز و دیگران، و نیز مقایسه این دیدگاه، با متون دینی، دیدگاه راس ناقص و وجود مفاهیمی چون مصلحت و مفسده نفس‌الامری افعال در متون دینی و همچنین نقش انگیزه فاعل، و توجه به نتیجه افعال و لحاظ کردن اولویت موجود در نتایج حاصل که میزان ارزشمندی افعال را معین می‌کند، و بالاترین درجه آن قرب الهی است، پاسخی جامع‌تر و غنی‌تر را در این زمینه فراهم می‌نماید، و دیدگاه راس به دلیل نقص در تبیین سلسله وظایف و غیرمنطقی بودن ترتیب آن و عدم ارائه معیاری فراگیر برای ترجیح افعال متزامم، در واقع راه‌حل مناسبی برای حل این مسئله نیست.

واژگان کلیدی

وظایف در نگاه نخست، وظایف فعلی، التزام، اولویت، بدهت.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان و دانشجوی دکتری دانشگاه معارف اسلامی. moslehn@gmail.com

moslehn@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۴

** عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۳

طرح مسئله

ویلیام دیوید راس^۱ (۱۸۷۷-۱۹۷۱) یکی از فیلسوفان اخلاق مغرب‌زمین است که در زمینه تزاحم‌های اخلاقی که در اصطلاح فلاسفه غرب، با عنوان تعارض‌های اخلاقی^۲ از آن یاد می‌شود، نظریه‌پردازی کرده است، و ما در این مقاله درصددیم تا نظریه او را مورد تحلیل و نقادی قرار داده و با تکیه بر متون دینی آن را ارزیابی نماییم. راس با اینکه از شهودگرایان است، اما راه‌حل او بیشتر جنبه وظیفه‌گرایانه دارد. مسئله تزاحم‌های اخلاقی یکی از معضله‌های نودرآمد اخلاق کاربردی است، که در آثار فیلسوفان اخلاق در قلمرو مسئله اطلاق و نسبیّت، از آن سخن رفته است؛ و اثری مستقل در این زمینه به چشم نمی‌خورد. مسئله اصلی ما در این مقاله، راه‌حلی است که راس درباره چگونگی رفتار افراد در مواقعی که میان انجام دو یا چند فعل اخلاقی متحیر می‌شوند، ارائه می‌نماید. راس مبنای تکالیف اخلاقی را وظایفی می‌داند که انسان‌ها نسبت به هم دارند، و در این راستا وظایف اخلاقی را در شش طبقه قرار می‌دهد، که عبارتند از: وظایف مربوط به وفای به عهد، سپاسگزاری، عدالت، نیکوکاری، خودشکوفاسازی، بدسرشت نبودن.

از نظر راس این سلسله وظایف، «وظایف در نگاه نخست»^۳ محسوب می‌شوند، و تا زمانی که با افعال دیگر متزاحم نشوند، تکلیف واقعی قلمداد می‌شوند، و باید مطابق آنها رفتار کرد، اما آنگاه که با افعال دیگر تزاحم یابند، تکلیف واقعی نخواهند بود، و فقط به‌منزله تکالیف ظاهری بوده و آنکه در طبقه اولویت، در مرتبه بالاتر قرار دارد بر دیگری مقدم می‌شود. وی وظایف در نگاه نخست را بدیهی و استثناناپذیر می‌داند، ولی در مورد الزام‌های فعلی، هیچ اصل استثناناپذیری را به رسمیت نمی‌شناسد. (Ross, 1930: 20 - 21)

به اعتقاد او به هنگام تزاحم افعال، آدمی باید آنها را مورد بررسی و تأمل قرار دهد، تا میزان اهمیت و الزام‌آوری آنها معین شده، و آن فعلی که اولی و ارجح است، مقدم داشته شود. و ما با تحلیل و تبیین این دیدگاه، تلاش می‌نماییم تا نقاط قوت و ضعف این دیدگاه را با توجه به مضامین و مفاهیم دینی، برملا سازیم.

مبنای تکالیف از دیدگاه راس

دیوید راس، مبنای انجام وظایف و تکالیف اخلاقی را وظیفه‌ای می‌داند که فاعل نسبت به انجام افعال و

۱. William David, Ross، ادیب برجسته و فیلسوف اخلاق بانفوذ؛ از جمله پژوهش‌های راس، آثاری با عنوان، ارسطو (۱۹۲۳)، نظریه ایده‌های افلاطون (۱۹۵۱) و نظریه اخلاقی کانت (۱۹۵۴) می‌باشد. نفوذ راس به‌عنوان متفکر اصلی، بیشتر ریشه در دو کتاب وی در زمینه فلسفه اخلاق دارد: کتاب نخست، *The right and the good* (۱۹۳۰) و کتاب دیگر *Foundations of ethics* (۱۹۳۹) می‌باشد.

2. Moral conflicts.

3. Prima facie.

یا کسانی که افعال برای آنها انجام می‌گیرد، دارد. وی با نقد نظریه نتیجه‌گرایی می‌گوید:

از نظر غایت‌گرایان، تنها رابطه مهم اخلاقی که من نسبت به هم‌نوعانم دارم، انتفاع آنان تا حد امکان از عمل من است. درحالی‌که آنان فقط این رابطه را با من دارند و اخلاقاً این رابطه مهم است. اما همچنین ممکن است، آنان روابطی از این قبیل با من داشته باشند؛ مانند، رابطه قول‌دهنده با قول‌گیرنده، بدهکار با بستانکار، همسر با شوهر، فرزند با والدین، دوست با دوست، هم‌وطن با هم‌وطن، هریک از این روابط، مبنای یک وظیفه در نگاه نخست هستند که مطابق شرایط آن مورد، الزام کمتر یا بیشتری برای من دارند. (Ibid: 19)

بنابراین، از نظر راس «روابط ما با دیگران»، منشأ الزامات و وظایف اخلاقی است، نه غایت افعال. راس در مقاله «علت صواب بودن کار صواب چیست؟»، در مورد کارهای صواب، غایت‌گرایی را رد کرده و می‌گوید: آنچه صواب است، کارهای خاص است، نه کارهای خاص با انگیزه‌های خاص، مثلاً وظیفه ما وفای به عهد است؛ یعنی اینکه کتاب را در اختیار دوست خود قرار دهیم، این آن چیزی است که ما آن را صرفاً به دلیل اینکه وفای به عهد است، الزامی می‌دانیم؛ نه به دلیل نتایج آن. از نظر راس، نتایج بی‌واسطه یا بعید، خود به خود، پس از عمل من حاصل می‌شوند، اما صواب بودن صرفاً به دلیل ماهیت خود عمل است، نه به جهت نتایج آن. (ر. ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۲۲۰ - ۲۱۹)

راس در تثبیت نظریه خود مبنی بر وظیفه‌گرایی، آن را با طرح پرسشی تبیین می‌نماید: فرض کنید که وفا نمودن به قولی که به شخص «الف» داده‌ام، هزار واحد خوبی، برای او پدید آورد؛ اما با انجام دادن کاری دیگر، می‌توانم هزارویک واحد خوبی برای شخص «ب» که به او قولی نداده‌ام، پدید آورم؛ درحالی‌که دیگر نتایج این دو عمل، ارزشی یکسان دارند؛ آیا واقعاً می‌توانیم این مطلب را بدیهی تصور کنیم که وظیفه من انجام دادن کار دوم است، نه کار اول؟ به اعتقاد من، تنها تفاوت ارزشی بسیار بیشتر، میان مجموع نتایج است که انجام ندادن وظیفه در نگاه نخست «الف» را توجیه می‌کند. با این همه، «قول قول است»، و نباید آن‌گونه که نظریه سودگرایی مستلزم آن است، بدان کم‌توجهی شود. تعیین دقیق ماهیت یک قول، چندان آسان نیست؛ اما مطمئناً این مطلب مورد قبول است که یک قول، محدودیت جدی اخلاقی برای آزادی کارهای ما پدید می‌آورد. پدید آوردن هزارویک واحد خوبی برای شخص «ب»، به جای وفا نمودن به قولی که به شخص «الف» داده‌ایم، شاید به‌عنوان کاری نوع‌دوستانه، جدی‌گرفتن بیش از حد وظیفه تلقی نگردد؛ ولی یقیناً به‌عنوان عمل انسانی قول‌دهنده، بسیار سبک‌شمردن وظیفه تلقی می‌گردد. (همان: ۲۰۸)

بدهت اصول اخلاقی

راس اصول اخلاقی را از حیث بدهت آنها، به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱. اصولی که بدهت آنها کاملاً آشکار است و هیچ‌گاه مورد تردید واقع نمی‌شوند؛
۲. اصولی که با رجوع به حقایق کلی در مورد طبیعت انسان از اصول درجه اول استخراج می‌شوند؛
۳. اصولی که با رجوع به مقتضیات زمانی و مکانی از اصول درجه اول استخراج می‌شوند؛
۴. اصولی که با رجوع به آرای خطا درباره سرشت انسان، به خطا از اصول درجه اول استخراج شده‌اند. (وارنوک، ۱۳۸۷: ۲۷۸ - ۲۷۷)

این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که راس درباره تمام اصول اخلاقی شهودگرا نیست؛ و تمام اصول اخلاقی را بدیهی نمی‌داند؛ بلکه تنها درباره اصول بنیادین اخلاقی، شهودگرا است.

راس در پاسخ این پرسش که چگونه اصول عام وظیفه، که از آغاز زندگی ما بدیهی نیستند، بدیهی می‌گردند؟ می‌گوید: آنها به همان صورت که اصول موضوعه ریاضی برای ما بدیهی می‌گردند، بدیهی می‌شوند. ما از طریق تجربه درمی‌یابیم که مجموع این دو کبریت و آن دو کبریت، چهار کبریت می‌شود، ... و با تأمل در این موارد و موارد شبیه به آن درمی‌یابیم که این طبیعت «دو» و «دو» است که چهار را به‌وجود می‌آورد. به روشی شبیه به همین روش: صواب بودن در نگاه نخست، کاری مثل وفای به یک عهد، و وفای به عهدی دیگر را می‌فهمیم و آن هنگام که به بلوغ فکری به اصطلاح عام برسیم، درمی‌یابیم که وفای به عهد، ماهیتی صواب در نگاه نخست دارد.

آنچه ابتدا پدید می‌آید، درک صواب در نگاه نخست بودن یک کار شخصی از نوع خاص است، و بعداً در اثر تأمل، بدیهی بودن اصل عام وظیفه در نگاه نخست را درک می‌کنیم، و سپس شاید همراه با درک بدهت صواب بودن در نگاه نخست همان کار به‌واسطه داشتن ویژگی دیگری علاوه بر ویژگی نخست، و شاید علی‌رغم درک خطا بودن در نگاه نخست آن کار به‌واسطه داشتن ویژگی سوم به چیزی باور می‌آوریم که اصلاً بدیهی نیست؛ بلکه عقیده‌ای امکانی است، یعنی عقیده به اینکه این عمل خاص، نه در نگاه نخست؛ بلکه در واقع صواب است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۲۰۶ - ۲۰۵)

همان‌طور که از سخنان دیوید راس پیداست، بدهت این اصول بر اثر تأمل و تجربه ایجاد می‌شود. لذا بدهت اصول اخلاقی در یک رتبه نیستند؛ بلکه بعضی از اصول، بدهت آشکار دارند؛ و برخی دیگر، یا اصلاً بدیهی نیستند، و یا بدهت آنها خارج از بدهت اصطلاحی است.

تحلیلی از بدهت اصول اخلاقی

راس در دو جنبه از شهودگرایان جدا شده است؛ نخست آنکه او نمی‌تواند بدون قید و شرط، رأی پرچارد

(Edward E. Evans-Pritchard) شهودگرا را در مورد بداهت الزامات اخلاقی بپذیرد؛ شاید احساس می‌کند که این ادعا که پاسخ به سؤال «وظایف ما چیست؟» باید همواره بدیهی باشد، غیرموجه است. او (در مقابل نظر پریچارد که معتقد است مصادیق و جزئیات نوع نیز، بلاواسطه بدیهی و قابل درک هستند) معتقد است که ما صحیح بودن نوع افعال را بلاواسطه درک می‌کنیم؛ نه موارد جزئی آنها را؛ مثلاً، افعالی از قبیل وفای به عهد یا ادای دین، به صورت نوعی قابل درک‌اند؛ اما فقط به صورت نوعی، نه در موارد جزئی. (وارنوک، ۱۳۶۲: ۱۵)

وارنوک (Wohn Warnok) با بیان این سخن راس، می‌گوید: به نظر می‌آید که هیچ نوع فعلی وجود نداشته باشد، به نحوی که بدون قید و شرط بتوان در مورد آن گفت؛ هرگاه فردی جزئی از آن نوع، برای ما میسر باشد، لزوماً وظیفه است که آن را انجام دهیم؛ زیرا برای هر دو نوع فعلی که به این ترتیب ادعا می‌شود، وظیفه ما هستند؛ ممکن است شرایطی به وجود آید، یا در هر حال می‌توان تصور کرد که شرایطی به وجود آید که در آن تنها انجام دادن یکی از دو نوع فعل، با حذف دیگری، میسر باشد. ممکن است من مواجه با «وظایف متزاحمه» شوم؛ در چنین وضعی چون می‌توانم فقط یکی از آن دو فعل را انجام دهم، پس نمی‌توان گفت که وظیفه من است که هر دو فعل را انجام دهم و نیز برخلاف تصور خوش‌بینانه پریچارد، نمی‌توان گفت، بلاواسطه آشکار خواهد شد، که انجام دادن کدام یک وظیفه من است؛ به این دلیل می‌توانیم بگوییم که بعضی از افعال بدیهی هستند و از طریق شهود به عنوان «وظایف بدیهی» شناخته می‌شوند. افعالی که لازم‌الاجرا هستند، مگر اینکه الزام آنها با الزام افعال دیگر متزاحم شود و مرجوح واقع گردد. (همان: ۱۶)

دوم آنکه اگر بر این مطلب که خوب بودن و صحیح بودن هر دو صفاتی بسیط و یگانه هستند که به طور مستقیم مورد شهود واقع می‌شوند، اصرار ورزیده شود، نتیجه آن خواهد بود که سؤال از خوب بودن یا صحیح بودن شیء صرفاً و محضاً، عین سؤال از دارا بودن آن شیء باشد، یکی از این دو صفات را، به نظر می‌رسد که ملاحظه هرگونه صفات دیگر شیء بی‌ربط خواهد بود؛ لکن این نظر قطعاً قابل قبول نیست. بنابراین، طبق نظر راس خوب بودن و صحیح بودن، اگرچه از طریق شهود، قابل شناخت هستند؛ لکن باید به عنوان صفات «وابسته» و «ضمنی» مورد التفات واقع شوند؛ نه بدون اینکه هیچ رابطه‌ای با دیگر جهات و حیثیات این اشیا و افعال داشته باشند و دیگر صفات نیز با خوب بودن و صحیح بودن به کلی بی‌ارتباط باشند. (همان)

خوب و درست از دیدگاه راس

راس در تصور مفاهیم اخلاقی شهودگرا است؛ و روش او در بررسی این مفاهیم، مشابه روش «مور»

است. اگرچه راس، برخلاف مور - که وصف «خوبی» را به‌عنوان مفهوم اصلی در اخلاق برگزیده و «باید» را براساس آن تعریف و تصدیق می‌کرد، - وصف «درستی» را به‌عنوان مفهوم اصلی برگزیده، و «خوبی» اخلاقی را صرفاً با ارجاع به «درستی» قابل شناسایی می‌داند. (وارنوک، ۱۳۸۷: ۹۸ - ۹۷)

از نظر راس، واژه «خوب» هنگامی که به‌معنای «آنچه به خودی خود، خوب است»، به‌کار می‌رود؛ ویژگی غیرقابل بیان و عینی را معرفی می‌نماید. در مورد درستی، آن را به‌معنای چیزی از نوعی که مور و یا غایت‌گرایان معتقدند، نمی‌داند؛ و حصول نتیجه را در مورد آن در نظر ندارد؛ بلکه اظهار می‌دارد که درستی، همانند خوبی، نام یک ویژگی غیرقابل بیان و عینی است. (B. Beker, C. Beker: P. 7521)

راس وظیفه درست را گاه، در مقابل «وظیفه در نگاه نخست» قرار می‌دهد و منظور وی از وظیفه در نگاه نخست، وظیفه‌ای است که از توجه به جزئی از عمل حاصل می‌شود؛ اما وظیفه درست، وظیفه‌ای کل‌نگرانه بوده و از توجه به تمام جهات عمل حاصل می‌شود. (اترک، ۱۳۹۱: ۱۵ / ش ۱۰)

توجه به این نکته حائز اهمیت است که راس وظیفه درست را به شرایط و موقعیتی که فاعل در آن قرار دارد، منوط کرده است. برخلاف برخی دیگر از وظیفه‌گرایان که وظایفی مانند، راست‌گویی، دزدی، قتل را بدون توجه به شرایط عمل، وظیفه فاعل و مکلف می‌دانند. راس معتقد است که تنها با دانستن اصول کلی اخلاقی، نمی‌توان وظیفه درست را تشخیص داد، بلکه با شناخت اوصاف و خصوصیات مرتبط و مختلف یک عمل، به‌طور خاص و در یک موقعیت خاص است که می‌توان درباره لزوم انجام دادن یا ندادن آن حکم کرد.

رابطه خوب و درست (صواب)

برای پی بردن به دیدگاه دیوید راس در حلّ تراحم، دانستن رابطه میان خوب و درست، ضروری است. این مسئله که آیا هر آنچه که خوب است یا نتایج خوبی دارد و به اصطلاح نیک‌خواهانه است، انجامش صواب است، یا خیر؟ آیا صواب: رفاً تولیدکننده بهترین نتایج ممکن است، یا خیر؟ شاید از منظر سودگرایی و یا غایت‌گرایی بدون تأمل گفته شود، بدیهی است که خوب و یا آنچه که منجر به خوبی شود، درست و صواب است؛ به‌عنوان مثال، اگر ما با انجام کاری بتوانیم، ده واحد خوبی تولید کنیم و با انجام کاری دیگر، بدی تولید کنیم و یا خوبی کمتری تولید کنیم، انجام کار اول، درست است و انجام کار دوم، خطاست.

همچنین اگر با انجام «الف» ده واحد، خوبی تولید کنیم و با انجام «ب» صد واحد؛ بدیهی است که انجام «ب» صواب و انجام «الف» خطاست. بنابراین میان این دو مفهوم، رابطه بدیهی وجود دارد؛ اما از نظر راس، مسئله به این سادگی نیست. او با ذکر مثال‌هایی تلاش می‌کند، ثابت کند که چنین ملازمه‌ای

وجود ندارد. لاقلاً همیشه این‌طور نیست که هر آنچه که خوب و نیک‌خواهانه است: صواب باشد؛ و یا هر آنچه، خوبی بیشتر پدید آورد؛ صواب است.

از نظر راس، خوب و صواب می‌توانند دو نوع رابطه با هم داشته باشند: (البته در قسمت نقد و بررسی توضیح داده‌ایم که این سخنان راس، بر غایت‌گرایی دلالت دارد، نه بر وظیفه‌گرایی)

۱. ممکن است آنها چنان به یک‌دیگر مربوط باشند که به‌طور پیشینی و بی‌واسطه و یا به‌طور قیاسی و باواسطه، بتوانیم درک کنیم که هر کاری بر مبنای نیک‌خواهی: صواب است و برعکس. همان‌گونه که می‌توانیم درک کنیم، هر مثلث متساوی‌الاضلاعی، متساوی‌الزاویه است و برعکس.

۲. ممکن است این دو صفت به‌گونه‌ای باشند که تحقیقات تجربی و استقرایی، بتواند این پرسش را که آیا این دو صفت به‌گونه قابل‌تغییری به یک‌دیگر مربوط هستند یا نه؛ پاسخ گوید. در ابتدا ظاهراً می‌توان ارتباط پایدار این دو صفت را بدون واسطه درک کرد. ظاهراً این گفته که انجام دادن کاری که خوبی نتایج آن از اعمال مقدور کمتر است برای هر کسی صواب است، بی‌معناست؛ ولی اندک تأملی ما را متقاعد می‌سازد که بی‌معنا نیست. راس با ذکر مثال‌هایی متعدد در آثارش، نظر خود را توضیح می‌دهد. نمونه‌ای از مثال‌های او را ذکر می‌کنیم، تا در ضمن بتوانیم به این مسئله بپردازیم که راس چگونه از مفاهیم خوب و درست در حل تراجم بهره می‌گیرد.

الف) فرض کنید شخص «الف» بسیار انسان خوبی است؛ و شخص «ب» بسیار انسان بدی است؛ حتی در آن حالت که هیچ قولی ندادهام، آیا می‌توانم تصور کنم که پدید آوردن هزارویک واحد خوبی برای شخص «ب»، به‌جای هزار واحد، برای شخص «الف»، کاری است که صواب بودنش بدیهی است؟ مطمئناً نه. من باید نسبت به وظیفه در نگاه نخست عدالت، حساس باشم؛ یعنی توزیع عادلانه خوبی‌ها براساس شایستگی‌ها و سزاواری‌ها. در نتیجه، با اینکه، تولید خوبی برای «ب» خوب است، اما صواب نیست.

ب) اگر به شخص «الف» قول داده باشم که منفعت خاص را که شامل هزارویک واحد خیر و خوبی است به او اعطا کنم، آیا این بدیهی است که اگر با انجام دادن کاری دیگر، بتوانم هزارویک واحد خوبی برای همان شخص پدید آورم (فرض کنید نتایج دیگر این دو عمل، ارزشی برابر دارند)، آیا انجام چنین کاری: صواب است؟ به گمان من، نه. صرف‌نظر از وظیفه در نگاه نخست عام من، که باید تا آنجا که می‌توانم به شخص «الف» خوبی کنم، وظیفه در نگاه نخست دیگری نسبت به او دارم، یعنی خدمتی خاص که انجامش را به او قول داده‌ام.

در نتیجه، با اینکه انجام کار دوم خوب است، اما در اینجا: صواب نیست. بنابراین، از نظر راس، این فرض که هر آنچه خوب است، حتماً صواب است، فرضی نادرست است. با توجه به این دیدگاه می‌توان معیار او را در حل تراجم به‌دست آورد که بدان خواهیم پرداخت.

راه‌حل راس در تزام‌های اخلاقی

دیوید راس، تزام اصول اخلاقی را ناشی از مطلق دانستن آنها می‌داند. وی معتقد است وظایف را نباید مطلق تلقی کرد، بلکه وظایفی هستند که استثناهایی را در هنگام عمل مجاز می‌دارند. و آن را وظایف در نگاه نخست^۱ می‌نامد. به نظر او قاعده «هرگز انسانی را نکش»، وظیفه‌ای در نگاه نخست است؛ یعنی کاری نیست که باید همیشه انجام دهیم، بلکه کاری است که فقط باید زمانی آن را انجام دهیم که مغلوب تکلیف دیگری که الزام‌آورتر است، نباشد. بنابراین می‌گوید: تنها راه حفظ اعتبار و حجیت چنین قواعدی، این است که آنها را بپذیریم؛ اما نه به‌عنوان قواعدی که تضمین‌کننده درستی افعال مندرج در ذیل آنهاست، بلکه به‌عنوان قواعدی که میل به درستی این افعال را تا آنجا که حیثیت ذاتی این افعال باقی است، تضمین می‌کنند، و این افعال تنها وقتی نادرست می‌شوند که به‌واسطه حیثیات ذاتی دیگری، مشمول قاعده دیگری شوند که به‌واسطه آن، به‌نحوی آشکارتر میل به نادرستی داشته باشند.

حل تزام از طریق تقسیم‌بندی وظایف

با توجه به مطالب مذکور، راس با ردّ مطلق‌گرایی کانت و این امر که اگر اصول اخلاقی را به نحو مطلق و بی‌قیدوشرط معتبر بدانیم و به همه آن اصول، به یک چشم نگاه کنیم و اهمیت و مزیتی در بین آنها قائل نباشیم، مشکل تعارض حل‌ناشدنی خواهد بود؛ تلاش می‌کند تا این معضل را به‌گونه‌ای رفع نماید. او در این زمینه وظایف را، به‌گونه‌ای اولویت‌بندی می‌کند تا هنگام تعارض بتواند، آن وظیفه‌ای را که اولی و مهم‌تر است، مقدم بدارد؛ و در این راستا، وظایف را به وظایف ظاهری و واقعی، یا وظایف در نگاه نخستین^۲ و وظایف فعلی^۳ تقسیم می‌کند. بنابراین از نظر اخلاقی، هر فعلی دارای حکمی اولی است که با صرف‌نظر از اوضاع و احوال و خصوصیات و جهات دیگری که در حالات خاصی به موضوع می‌پیوندند، به آن حکم محکوم می‌شود، به‌عنوان مثال، وقتی که راست‌گویی را به‌خودی‌خود، در نظر بگیریم، می‌بینیم که واجب است، اما این وظیفه، وظیفه‌ای فعلی نیست؛ و ممکن است شرایط خاصی پیش بیاید که موجب تغییر این حکم شود. بنابراین افعال، با صرف‌نظر از شرایط عارضی، به حکمی محکوم هستند که حکم ابتدایی و ظاهری است و ممکن است، در اثر عروض حالات و پیدایش جهات دیگر، این حکم عوض شود؛ احکام در نگاه نخستین تنها به شرطی، فعلی می‌شوند که با مانعی برخورد نکنند، برای مثال، راست‌گویی تا وقتی وظیفه است که مستلزم به خطر انداختن جان انسان‌ها نباشد. بنابراین، در ظرف

1. Prima Facie.
2. Prima Facie duties.
3. Actual duties.

تعارض اصول اخلاقی، باید دید که کدام اصل اخلاقی، در آن شرایط، فعلی است و از اهمیت بیشتری برخوردار است. راس وظایف در نگاه نخستین را استثنائاً پذیر می‌داند، اما در مورد الزام‌ها و وظایف فعلی، هیچ اصل استثنائاً‌پذیری را نمی‌پذیرد. (ر. ک: Ross, 1930: 20؛ پویمان، ۱۳۷۸: ۱۵۹)

وظایف در نگاه نخست

راس وظایف و تکالیف را به شش گروه طبقه‌بندی کرد، که دو گروه نخست، مربوط به گذشته و بقیه ناظر به آینده‌اند:

۱. وظایف مربوط به وفاداری، که در آنها طبق قول قبلی‌ام عمل می‌کنم و وظایف مربوط به جبران، که در آنها عمل خطای قبلی‌ام را جبران می‌کنم. این دو وظیفه همان نگاه داشتن عهد (وفای به عهد) است.
۲. وظایف مربوط به سپاسگزاری، که در آنها، دینی را ادا می‌کنم (در قبال خدمات‌هایی که دیگران به من کرده‌اند)؛ به عبارت دیگر، به آنان که به شما نیکی کرده‌اند، نیکی کنید.
۳. وظایف مربوط به عدالت، که در آنها می‌کوشم تا توزیع برابری، از لذت و سعادت به دست آورم. اگر توزیع لذت یا سعادت، براساس شایستگی‌ها نباشد، باید آن را عوض کنیم.
۴. وظایف مربوط به نیکوکاری، که در آنها می‌کوشم، سهم دیگران را از لحاظ فضیلت یا عقل یا لذت، بهتر کنم.
۵. وظایف مربوط به اصلاح خود، که می‌کوشم از لحاظ فضیلت یا عقل، خودم را اصلاح کنم. این وظایف مربوط به خودشکوفاسازی‌اند.
۶. وظایف مربوط به عدم شرارت، که براساس آنها، از ضرر زدن به دیگران امتناع می‌ورزم. این دسته وظایف، وظایف بدسرشت نبودن هستند. (Ross, 1930: 21؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۹۰)

تحلیل راس از وظایف در نگاه نخست

این وظایف، در نگاه نخست و در شرایط مساوی وظایف ما هستند و تا هنگامی که یکی از آنها کاربرد دارد، همان یکی، وظیفه ما را معین می‌کند؛ اما گاهی اوقات این هنجارها با یکدیگر متعارض می‌شوند؛ مانند زمانی که وفاداری و احسان، مرا به کارهای متعارض توصیه می‌کنند. براساس وفاداری، باید به قولم پایبند باشم، و با دوستم پیاده‌روی بروم، و براساس احسان و نیکوکاری، باید مادرم را به بیمارستان برسانم. معنای انجام و پایبندی به وظیفه اول، رها کردن مادر به حال خود، و در نتیجه عدم احسان و نیکوکاری است، و مقتضای پایبندی به وظیفه دوم، خلف وعده و وفادار نبودن است.

در چنین مواردی، راس با طرح وظایف در نگاه نخست و وظایف فعلی و واقعی، تلاش نمود تا از معضل و مخمصه تعارض وظایف، جان به در برد. طرح تقسیم وظایف و اولویت‌بندی آنها، هم در برابر نظریه غایت‌گرایی، و هم در برابر وظیفه‌گرایی کانت قرار دارد.

در نظریه غایت‌گرایی، روابط فاعلی نادیده گرفته می‌شود، و تنها به رابطه مبتنی بر نتیجه حاصل از انجام افعال توجه می‌شود. یعنی اگر سود حاصل از انجام فعل در نظریه سودگرایی، بیشتر باشد، انجام فعل، توجیه اخلاقی دارد؛ و در هنگام تراحم، آن فعلی که سود بیشتری در پی دارد، مقدم می‌گردد. در نظریه غایت‌گرایی که کلی‌تر از نظریه سودگرایی و اعم از آن است، نیز نتیجه‌ای که از انجام افعال به دست می‌آید، مد نظر قرار می‌گیرد. با توجه به نتیجه و غایت افعال، اهمیت افعال، و نیز تقدم و ترجیح افعال، در صورت تراحم قابل تشخیص می‌گردد؛ اما به عقیده راس روابط فاعل با دیگران، مثل رابطه همسری، فرزند و والدینی، دوستی، هم‌وطنی و ... در اعمالی که انجام می‌دهیم، مانند: قول دادن، قرض گرفتن و نجات دادن، نیکوکاری و ... منشأ الزامات اخلاقی بوده و در میزان اهمیت هریک از افعال تأثیر دارد. راس در این زمینه می‌گوید:

تنها رابطه مهم اخلاقی، که من نسبت به هم‌نوعانم دارم، انتفاع آنان تا حد امکان، از عمل من است. آنان فقط این رابطه را با من دارند و اخلاقاً این رابطه مهم است؛ اما همچنین ممکن است آنان روابطی از این قبیل با من داشته باشند: رابطه قول‌دهنده با قول‌گیرنده، بدهکار با بستانکار، همسر با شوهر، فرزند با والدین، دوست با دوست، هم‌وطن با هم‌وطن، هریک از این روابط، مبنای یک وظیفه در نگاه نخست هستند که مطابق شرایط آن مورد، الزام کمتر یا بیشتری برای من دارند. (Ross, 1930: 19)

بنابراین از سخنان راس می‌توان این نتیجه را گرفت که نوع روابط در میزان الزام و اهمیت و تقدم افعال اخلاقی، تأثیر دارند. به‌عنوان مثال: اگر میان نجات جان پدر یا فرزند خود، با نجات جان غریبه‌ای، تراحم واقع شود، نوع رابطه یعنی رابطه پدر فرزندی، باعث ترجیح و تقدم نجات پدر یا فرزند می‌شود. یا وقتی که به کسی قول می‌دهیم وقت معینی، نزد او برویم و هنگام عزیمت، مادرم بیمار می‌شود و نیاز فوری به کمک ما پیدا می‌کند؛ مسلماً رابطه مادر فرزندی، باعث ترجیح نجات جان مادر می‌شود؛ لذا باید به مادرمان کمک کنیم، و او را به بیمارستان برسانیم. البته او نمی‌گوید که رابطه مادر فرزندی مهم‌تر از رابطه دوستی است؛ یا علت ترجیح نجات مادر، اهمیت این رابطه نسبت به روابط دیگر است؛ بلکه از فحوای کلام او این نتیجه را می‌توان گرفت که توضیح آن را به بعد موکول می‌نماییم.

به‌عبارت‌دیگر، خود روابط فاعل با دیگران در تعیین میزان ارزشمندی افعال، تأثیر دارد. به‌عنوان مثال،

وفای به قول، به سبب قول دادن الزامی است و کمک به مادر، به سبب رابطه مادری و فرزندى ضرورى است و نیز «همسر بودن»، وظایفی را بر عهده همسر می‌گذارد، نه نتایج و سود حاصل از این روابط. اما علت اینکه، نظریه در نگاه نخست راس در مقابل نظریه وظیفه‌گرایی کانت قرار دارد؛ این است که، کانت به اصول اخلاقی عام و استثناناپذیری معتقد بود که آنها را وظایف کامل می‌نامید. مثلاً، راست‌گویی و وفای به عهد، وظایف کاملی هستند که همیشه باید انجام، و تحت هیچ شرایطی نباید ترک شوند، حتی اگر منجر به کشته شدن انسانی بی‌گناه گردد. از نظر کانت، کسی که راست می‌گوید، در هیچ صورتی خطا نمی‌کند، اما آن کس که انسانی بی‌گناه را می‌کشد، خطا کرده است. اینکه ممکن است شخصی، انسان بی‌گناهی را بکشد، دلیلی برای مجاز بودن دروغ‌گویی نمی‌شود. بنابراین، قاعده کانت درباره اصول اخلاقی، همان «امر مطلق» است که در کتاب *بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق*، آن را بدین‌گونه صورت‌بندی می‌کند:

فقط بنابر آن قاعده‌ای عمل کنید که بتوانید هم‌زمان، اراده کنید که آن قاعده، قانونی جهان شمول گردد. (کانت، ۱۳۶۹: ۶۰)

او در صورت‌بندی دیگر خود از امر مطلق، انسان را غایت افعال قرار داده و می‌گوید:

به‌گونه‌ای عمل کنید که همیشه انسانیت را، خواه در شخص خودتان، و خواه در اشخاص دیگر، یک هدف تلقی کنید، نه صرفاً یک وسیله. (همان: ۷۴)

به نظر کانت انسان دارای کرامت و ارزش ذاتی است و باید به‌عنوان اهداف فی‌نفسه، با آنها رفتار کرد، نه به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف.

بنابراین، دروغ گفتن به انسانی حتی اگر به نیت خیرخواهانه باشد، به‌گونه‌ای فریب دادن او، تلقی می‌گردد. و این استفاده ابزاری از اوست و خطاست. ممکن است شما برای انجام کارهای بسیار خیرخواهانه و ضروری، از کسی پول قرض کنید و به او وعده بدهید که آن را پس خواهید داد، اما می‌دانید که نمی‌توانید به وعده خود وفا کنید، این عمل خطاست؛ چون نمی‌توانید اراده عمومیت و جهان‌شمولی کنید؛ و همچنین از انسان، استفاده ابزاری برای دستیابی به اهداف خود نموده‌اید. (ر. ک: همان: ۷۶)

راس از جمله متفکرانی است که نظریه کانت را نمی‌پذیرد و در برابر مشکل نظریه کانت [که در صورت حفظ قواعد مطلق و وظایف کامل و استثناناپذیر، در مواقع تراحم، راه‌حلی برای رهایی از تراحم ارائه نداده است، و به قول الیزابت آنسکوم، فیلسوف انگلیسی که در مجله دانشگاهی فلسفه، در بحث از کانت، نوشته است: «عقیده راسخ و خشک او درباره دروغ‌گویی به‌قدری شدید و تند بود که این مطلب

هرگز به ذهنش خطور نکرد که یک دروغ را می‌توان به صورت چیزی بیش از صرفاً یک دروغ، توصیف کرد (مثلاً به صورت دروغی در فلان شرایط خاص)، تلاش کرد، تا این مشکل را حل نماید. او می‌گوید:

وقتی که من در موقعیتی قرار دارم که در آن موقعیت، بیش از وظیفه از وظایف در نگاه نخست بر من الزام‌آور است، آنچه که باید انجام بدهم، این است که آن موقعیت را به طور کامل، تا جایی که می‌توانم بررسی کنم، تا به نظری متأملانه دست یابم. (هرگز بیش از این نیست) که در این شرایط یکی از این وظایف، نسبت به بقیه الزام‌آورتر است، بنابراین ملزم هستم، این وظیفه در نگاه نخست را، وظیفه بی‌چون و چرای خود در این موقعیت بدانم. (Ross, 1930: 19)

در نتیجه، راس با مطرح کردن وظایف، به صورت وظایف در نگاه نخست و وظایف فعلی، تلاش نمود تا ضمن اینکه برای مواقع تعارض، راه‌حلی مناسب ارائه دهد، کلیت اصول عام اخلاقی را نیز حفظ نماید؛ همان‌طور که این کار را تنها راه برای این مقصود می‌داند. (ر. ک: همان: ۲۹)

تحلیل و نقادی دیدگاه راس

یک. راس، وظیفه‌گرا یا نتیجه‌گرا؟

راس معتقد است که حل تزارحم‌های اخلاقی براساس وظیفه‌گرایی میسر است و در این رابطه، توجه به سود و نتیجه را انکار کرده و می‌گوید: این نظریه سودگرایی که معتقد است: «تنها اهمیت اخلاقی ارتباط من و همسایگانم، این است که بتوانند از عمل من منتفع گردند»، به نظر می‌رسد که بی‌جهت ارتباط ما با دیگران را ساده کرده است؛ آنان می‌توانند روابط دیگری با من داشته باشند، مثل کسی که به او قول داده شده و قول‌دهنده، طلبکار و بدهکار، همسر و شوهر، فرزند و والدین، دوست و دوست، همکار و هم‌میهن و نظایر آن باشد، و هریک از این ارتباطات، اساس و مبنای یک وظیفه در نگاه نخست است که کم یا بیش، مطابق با شرایط و وضعیت هر مورد، بر من لازم است. هنگامی که من در وضعیتی هستم که در آن وضعیت بیش از یک وظیفه در نگاه نخست بر من لازم است، آنچه من باید انجام دهم این است که تا آنجا که می‌توانم، کاملاً وضعیت را بررسی کنم تا به نظری متأملانه دست یابم، که در این اوضاع و شرایط یکی از آن وظایف، الزامی‌تر از دیگر وظایف است. بنابراین موظفم که انجام این وظیفه در نگاه نخست را وظیفه بی‌چون و چرای^۱ خود در این موقعیت، بدانم». (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۸۶)

همچنین می‌گوید:

1. Sans Phrase.

هنگامی که انسانی درستکار به وعده خود عمل می‌کند، فکر می‌کند که باید چنین کند، او بدون توجه و اهمیت‌دادن به نتایج چنین کاری، به آن اقدام می‌کند، تا چه رسد به آنکه این نتایج احتمالاً بهترین نتایج ممکن باشند. در واقع او درباره گذشته، بسیار بیشتر می‌اندیشد، تا آینده. آنچه که باعث می‌شود او کاری خاص را صواب بداند، این حقیقت است که او قول داده است که این کار را انجام دهد، نه کاری دیگر را؛ یعنی این مطلب که عمل او بهترین نتایج ممکن را به بار می‌آورد، دلیل او بر صواب نامیدن کارش نیست. (همان: ۱۸۶)

راس در پاسخ این شبهه که نظریه‌اش، متضمن نتیجه‌گرایی است، می‌گوید: «طرف‌داران نظریه مورد بررسی (نتیجه‌گرایی) معتقدند که چنین تفکری برخاسته از این تفکر من است که با یک عمل خاص، خوبی بیشتری پدید می‌آورد تا با عمل دیگر؛ اما می‌توان توضیح دیگری درباره موضوع مورد بحث ارائه کرد و به گمان من روشن خواهد شد که این توضیح، توضیح درست است؛ می‌توان گفت که علاوه بر وظیفه وفای به عهد، وظیفه دیگری نیز دارم که آن را تشخیص می‌دهم، یعنی وظیفه تخفیف آلام و آسوده کردن دیگران از رنج و آن هنگام که گمان می‌کنم انجام کار دوم به‌بهای انجام ندادن کار نخست، کاری صواب است، بدین دلیل نیست که گمان می‌کنم با انجام دادن آن کار، خوبی بیشتری تولید خواهم کرد. بلکه به این جهت است که به گمان من، این وظیفه‌ای است که در شرایط خاص، بیش از یک وظیفه است.

از نظر او اگر با وفای به عهد و یا با کمک به کسی که به او قولی نداده‌ایم، یک اندازه خوبی به وجود آوریم، به خود تردیدی راه نمی‌دهیم که وفا نمودن به عهد، وظیفه ماست؛ نه اینکه وفای به عهد، نتایج بهتری دارد. در مثالی دیگر می‌گوید: اگر به دوستی قول داده باشیم که برای کاری جزئی او را در وقتی خاص ملاقات کنیم، و در همان زمان با خلف وعده، بتوانیم از یک تصادف جلوگیری نماییم؛ یا آسودگی خاطر قربانیان یک تصادف را فراهم سازیم، در آن صورت مطمئناً باید خود را در این خلف وعده موجه بدانیم. ولی به‌هرحال، آنچه که باعث موجه دانستن خلف وعده می‌شود، توجه به نتایج افعال نیست؛ بلکه توجه به وظایف است. در مورد مثال مذکور نیز، وظیفه ما، جلوگیری از تصادف است نه وفای به عهد. (ر.ک: همان: ۱۸۷ - ۱۸۶)

نقد و بررسی

معیار تقدیم و ترجیح اصلی اخلاقی بر اصلی دیگر و یا تقدیم فعلی بر فعلی دیگر، توجه و در نظر گرفتن نتایج آنهاست. اگر نتایج افعال را در نظر نگیریم، چه دلیلی بر اهمیت یکی بر دیگری وجود دارد؟

ممکن است گفته شود که از طریق شهود عقلانی، قادر به تشخیص اهمیت هریک از موارد متزاحم خواهیم بود، همان‌طور که ایشان قائل به شهود هستند، و شهودگرایان ظاهراً ارتباط افعال با نتایج آنها را انکار می‌کنند. اما شهودگرا بدون ملاحظه نتایج افعال، چگونه می‌تواند یکی را ترجیح دهد؟ او نیز در شهود خود، یکی را مهم‌تر و مفیدتر می‌بیند و ترجیح می‌دهد؛ همان‌طور که خود راس نیز بر این امر صحه می‌گذارد؛ او می‌گوید: اگر نتیجه وفای به قول و کمک به کسی که به او قولی نداده‌ام، یکسان باشد؛ وظیفه من وفای به قول است. از ایشان می‌پرسیم: آیا اولویت وفای به قول به خاطر ترس از نتایج زیان‌بار بدقولی که جامعه‌ای به آن گرفتار شوند، نیست؟ اگر جلوگیری از یک تصادف با وفای به قول تراحم کند، طبیعتاً وظیفه من، جلوگیری از تصادف است، از ایشان می‌پرسیم: چرا در مورد این تراحم، جلوگیری از تصادف، وظیفه فعلی ماست؟ اگر نتایج افعال را در نظر نگیریم، از کجا می‌فهمیم که کدام، مهم‌تر است؟ اگر کاری به نتیجه وفای به قول و جلوگیری از تصادف نداشته باشیم، چرا این دو مساوی نباشند و یکی نسبت به دیگری مهم‌تر باشد؟ از اینجاست که بعضی از متفکران اخلاق بر این سخن راس، خرده گرفته و اعتقاد او را از نتیجه‌گرایی (لااقل در بعضی از موارد) جدا نمی‌دانند؛ به‌عنوان مثال ناوتن می‌گوید: راس از جهتی با نتیجه‌گرایی موافق است؛ زیرا او وظیفه نیکوکاری را چنان تفسیر می‌کند که این وظیفه، ما را وادار می‌نماید که تا آنجا که ممکن است زندگی همه را خوب نماییم. و این امر به نوعی توجه کردن به نتایج است. (ر.ک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۳۴)

توجه به نتیجه افعال از مواردی است که مطمح نظر متون دینی و دانشمندان اسلامی قرار گرفته است، به‌عنوان مثال آیت‌الله مصباح می‌فرماید: ارزش اخلاقی افعال انسان، تابع تأثیری است که فعل اخلاقی در تحصیل نتیجه مطلوب؛ یعنی کمال و سعادت حقیقی انسان دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۱۳۴) همچنین دستیابی به رستگاری و سعادت ابدی، مهم‌ترین نتیجه‌ای است که خداوند در ازای انجام تکالیف وعده می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (حج / ۷۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه، توصیه به انجام افعال خیر و نیکو، ناظر به نتیجه آنکه رستگاری است، می‌باشد. قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (مائده / ۹۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه‌پلید [و] از عمل شیطان‌اند؛ پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

در این آیه نیز رستگاری، نتیجه فروگذارن اعمال ناپسندی است که بدان اشارت رفته است. پس علی‌رغم دیدگاه راس، در مقام تراحم، فعلی که در رسیدن به رستگاری تأثیر بیشتری دارد، ارجح است. البته این بدان معنا نیست که واقعیت نفس‌الامری افعال، و ارتباط آنها با نتایج و مصالح واقعی نادیده گرفته شود. و خداوند همواره تکالیف بندگان را مبتنی بر مطلوبیت نفس‌الامری و مصالح و نتایج آن انشا می‌کند.

دو. روابط خاص مبنای وظایف

در تشریح نظریه دیوید راس ذکر شد که ایشان «روابط فاعل با دیگران» را منشأ و مبنای وظایف و الزامات اخلاقی می‌داند، و معتقد است که هریک از روابط فرزندان با والدین، همسران، دوستان، هم‌وطنان، قول‌دهندگان و قول‌گیرندگان، بدهکاران و بستانکاران و ... مبنای وظایف در نگاه نخست ما هستند و در میزان اهمیت هریک از افعال، مانند: قول‌دادن، نیکوکاری، سپاسگزاری و غیره مؤثرند. (Ross, 1930: 19)

این بیان دارای نقاط ضعف و قوتی است که به آنها می‌پردازیم:

۱. نقطه ضعف؛ بی‌توجهی به انگیزه و نتیجه

به نظر راس، انگیزه و نتیجه، هرگز بخشی از محتوای وظیفه نیست. توضیح این سخن به زبان راس چنین است:

داشتن انگیزه‌ای خاص وظیفه ما نیست؛ بلکه وظیفه ما، انجام دادن کارهایی خاص است. مثلاً منظور دقیق از وفاداری، تمایل به وفای به هر عهدی، از جمله عهد ضمنی است؛ زیرا که ما قول داده و تعهدی نموده‌ایم. ما لفظی عام که صرف‌نظر از انگیزه، شامل وفای به عهد واقعی و عهد ضمنی شود، نداریم؛ من به‌طور مسامحی و شاید مصلحتی از واژه «وفاداری» برای پرکردن این خلأ استفاده نمودم». (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۱۹۲)

راس علت دقیق نبودن فهرست وظایف را، کاربرد واژه‌هایی مانند: وفاداری و سپاسگزاری می‌داند، که منظور از وفاداری و سپاسگزاری را حالتی خاص از انگیزه، بیان می‌کند؛ یعنی به دلیل اینکه، این واژه‌ها متضمن معنای انگیزه هستند، قرار گرفتن آنها در فهرست وظایف را، دلیل دقیق نبودن آن می‌داند. و

بیان می‌دارد که به‌ناچار از این واژه‌ها استفاده کرده است.

راس در توضیح کارهای صواب می‌گوید، آنچه صواب است کارهایی خاص است، نه «کارهایی خاص با انگیزه‌هایی خاص»؛ برخلاف نظریه سودگروی که می‌گوید: هرگز صواب بودن کارها به‌دلیل ماهیت خود آنها نیست؛ بلکه به‌دلیل نتایج بالفعل و واقعی آنهاست. مثلاً در وفای به عهد، کار را صرفاً به‌دلیل اینکه وفای به عهد است، انجام می‌دهیم و الزامی می‌دانیم؛ نه به‌دلیل نتایج حاصل از آن. پس کارهای ما به‌دلیل ماهیت آن: صواب است و اهمیت اخلاقی دارد. (ر. ک: همان: ۲۱۹)

بنابراین، نفس عمل و انجام نوعی خاص از آن، وظیفه ماست، نه انگیزه یا نتیجه‌ای که از آن عمل حاصل می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر به کسی وعده داده‌ام که در وقتی معین او را ملاقات کنم، براساس رابطه‌ای که بین من و کسی که به او قول داده‌ام وجود دارد، انجام این عمل خاص، یعنی ملاقات او در وقت معین، وظیفه من است و در این رابطه، به انگیزه این عمل و به نتیجه آن توجهی ندارم. راس این نکته را این‌گونه مطرح می‌کند که «قول، قول است»؛ و به این دلیل که قول است وظیفه من است، نه به دلایل دیگر.

این مطلب (که انجام عمل خاص، مانند x در شرایط y، وظیفه من باشد؛ مثلاً وظیفه من است که در ساعت معین، به دیدار دوستم بروم و این عمل به خودی خود، وظیفه من است، بدون اینکه به انگیزه عمل یا نتیجه آن توجه داشته باشم و یا نفس کمک کردن به مادر بیمار، وظیفه من است و دیگر هیچ) ناتمام است؛ زیرا پاسخ‌گوی پرسش‌ها و ابهامات نیست.

آیا ذهن جستجوگر انسان از خود نمی‌پرسد: چرا وظیفه من است که در آن ساعت وعده داده شده، که باید به دیدار دوستم بروم؛ به جای آن، باید به مادر بیمار، کمک کنم؟ یا از خود نمی‌پرسیم: چرا باید برای نجات جان فردی بی‌گناه، دروغ بگوییم؟ پاسخ راس این است که چون دومی الزام‌آورتر است. آیا نمی‌پرسیم: چرا الزام‌آورتر است؟

پاسخ ایشان چنین خواهد بود که با بررسی متأملانه شرایط و جزئیات، به این نتیجه رسیدم. وقتی از ایشان می‌پرسیم که آیا در این بررسی‌های متأملانه، انگیزه و نتیجه، دخالتی نداشته‌اند؟ پاسخ ایشان منفی است! درحالی‌که توجه به انگیزه و نتیجه، از ارکان مباحث اخلاقی هستند. و ما به ذکر نمونه‌ای از اهمیت نتیجه که در مبحث پیشین، گذشت بسنده می‌کنیم.

اکنون نمونه‌ای از نصوص دینی که متضمن اهمیت انگیزه می‌باشد، را ذکر می‌کنیم. در کتاب مصباح

الشریعه از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى فَلَا بُدَّ لِّلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَّهَمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، وَ قَالَ: أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۸)

محققاً ارزش کارها به نیت‌هاست، و فقط برای انسان آنچه نیت کرده است (می‌ماند). پس بنده (خدا) در هر تلاش و سکونی باید نیت پاک داشته باشد، که اگر چنین نباشد در زمره غافلان خواهد بود، و خداوند متعال آنان را توصیف کرده و فرموده است: آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند، و فرمود: اینان همان غافلان‌اند.

۲. نقطه مثبت این دیدگاه؛ توجه به روابط خاص و ذو جهات بودن

ایشان روابط خاص را مبنای وظایف اخلاقی دانسته و گفته‌اند برای انجام افعالی مانند: وفای به عهد، نیکوکاری و ...، هریک از روابط خاص فاعل با افراد دیگر، می‌تواند مبنای تشخیص وظیفه باشد. ما برای ترجیح یک حکم اخلاقی بر احکام دیگر، معیارهایی را بیان می‌کنیم که روابط فاعل مختار با افراد دیگر - مانند روابط فرزندان با والدین، رابطه ولایت، رابطه ایمانی - جزئی از آن معیارهاست.

توجه دیوید راس به این نکته و نیز توجه او، به ذو جهات بودن وظایف در نگاه نخست، دیدگاه وی را به دیدگاه برخی از اندیشمندان مسلمان از این جهت، نزدیک می‌کند. لازم است توضیحی مختصر درباره ذو جهات بودن وظایف در بادی نظر ارائه شود. از نظر راس، گاهی وفاداری، ممکن است از جهتی وظیفه فعلی ما باشد؛ چون به دوستان وعده داده‌ایم و هم‌اکنون هنگام وفای به عهد است و اما از این جهت که مادرم دچار عارضه قلبی شده و به کمک من، نیاز فوری دارد؛ وفاداری، دیگر، وظیفه فعلی من نیست؛ در نتیجه، وفاداری، از جهتی وظیفه فعلی من هست، و از جهت دیگر وظیفه فعلی من نیست؛ در این موارد، با بررسی درباره جزئیات و توجه به روابط خاص، یکی از آن دو را که همان کمک به مادر هست، مقدم می‌داریم. (ر. ک: اترک، ۱۳۹۱: ۱۵) این نظریه، با دیدگاه برخی از دانشمندان مسلمان مطابقت دارد. چنان که آیت‌الله مصباح یزدی می‌فرماید:

گاهی فعل واحد به دو عنوان معنون می‌شود، مانند اینکه بگوییم راست‌گویی، جایی که موجب فساد اجتماعی، یا قتل نفس می‌شود، فعلی که در خارج تحقق می‌یابد، دو عنوان دارد؛ از یک جهت «راست‌گفتن که تسبیب برای قتل» است، و از جهت دیگر «راست‌گفتن» است، این فعل از جهت اول بد، و از جهت دوم خوب است. (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۱۸۵)

این مسئله، نظیر اجتماع امر و نهی که در اصول مطرح شده است، می‌باشد. مثلاً نماز در دار مغضوبه،

از یک عنوان که غضب است، حرام است؛ و به‌عنوان اینکه نماز است، واجب است. در مورد بحث ما نیز چنین چیزی قائل شویم و بگوییم که این کار هم حُسن دارد و هم قبح؛ حُسنش از یک جهت آن، و قبح آن از جهت دیگر؛ در هنگام تراحم، آن جهت را که حُسنش بیشتر است، مستوجب مدح دانسته و بر جهت دیگر مقدم می‌داریم. (ر. ک: همان: ۱۸۶) البته ایشان دیدگاه دیگری نیز دارند که آن را اقرب به صواب می‌دانند، و آن مقید بودن موضوع‌های اخلاقی به قید «مفید للمجتمع» است (ر. ک: همان: ۱۱۷ - ۱۱۲؛ ص ۱۸۹ - ۱۸۸)؛ ولی از آنجا که از موضوع بحث فعلی ما خارج است، به آن نمی‌پردازیم.

سه. ثمره قواعد استثناناپذیر در اندیشه راس

ما پیش از این در تبیین دیدگاه راس، توضیح دادیم که از دیدگاه او، در مقام عمل، هیچ تکلیف و هیچ قاعده‌ای بدون استثنا وجود ندارد؛ اما قواعد و وظایف اخلاقی در نگاه نخست، می‌توانند استثناناپذیر باشند. از نظر این متفکر، قواعد در نگاه نخست، تا زمانی که شرایطی علی‌حده، پیش نیاید، به‌عنوان وظایف در مقام عمل نیز محسوب می‌شوند و مکلف، موظف به انجام و اجرا آن است؛ اما زمانی که شرایط تغییر کند، به آن قواعد به‌عنوان وظیفه و تکلیف نگاه نمی‌کنیم.

می‌توان از دیوید راس پرسید، اهمیت و خاصیت وجود چنین تکالیف در نگاه نخست استثناناپذیر چیست؟ هنگامی که یک حکم کلی اخلاقی صادر می‌کنیم و می‌گوییم: «هیچ وقت دروغ نگویند» و بعد بگوییم و یا مقصود ما این باشد که هرگاه شرایط ویژه‌ای پیش آمد، می‌توانید و شاید لازم و ضروری باشد که دروغ بگویید، آن حکم کلی چه فایده‌ای دارد؟ آیا بهتر نیست از ابتدا در صدور حکم، دقت کرده و حکم خود را با لحاظ جوانب، دقیق‌تر صادر نماییم و مثلاً بگوییم: «تا ضرورتی پیش نیاید، دروغ نگویند»؛ یا «هرگاه ناچار شوید، می‌توانید دروغ بگویید». خلاصه کلام اینکه، وجود یا عدم‌چنین قواعد اخلاقی عام و مطلق، بی‌فایده است. این همان اشکالی است که از فحوای کلام بعضی از شارحان و ناقدان دیوید راس نیز به‌دست می‌آید.

ویلیام فرانکنا در نقد نظریه راس می‌گوید:

این برداشت راس نشان می‌دهد که چگونه می‌توان مجموعه‌ای از قواعد داشت که هیچ استثنایی نداشته باشد، بدین‌نحو که آنها را قواعد تکلیف در نگاه نخست و نه تکلیف در مقام عمل تصور کنیم. ولی این برداشت در موارد تعارض (میان تکالیف)، هیچ کمکی به ما نمی‌کند؛ زیرا می‌پذیرد که ممکن است تکالیف در نگاه نخست در موقعیت‌های عملی تعارض بیابند.

راس اگر می‌توانست، نوعی طبقه‌بندی از تکالیف در نگاه نخست به‌دست دهد که همیشه بگوید، در چه مواقعی یک تکلیف بر تکالیف دیگر، ترجیح دارد؛ این مانع را از سر راه برمی‌داشت. (فرانکنا، ۱۳۸۰: ۷۵ - ۷۴)

چهار. اولویت در وظایف بنیادی

وظایف در نگاه نخست پیشنهادی وی، عبارتند از: وفاداری، جبران، سپاسگزاری، عدالت، نیکوکاری، خودشکوفاسازی، و عدم شرارت. (آسیب نزدن به دیگران)

چند نکته در زمینه اولویت و ترتیب این وظایف، قابل توجه است:

۱. آیا این وظایف در نگاه نخست که به نظر راس، وظایف بنیادی هستند، به‌ترتیب اولویت، مرتب شده‌اند؟ هرچند که بعضی از شارحان و ناقدان نظریه دیوید راس، اذعان کرده‌اند که این ترتیب، یک ترتیب بنا بر اولویت است؛ اما در آثار راس، تصریحی بر این نکته وجود ندارد. به‌هرحال، اگر قائل به‌ترتیب به‌نحو اولویت باشیم، چنین ترتیب و تقسیم وظایفی، قادر به حلّ تراحم نخواهد بود؛ زیرا این‌گونه نیست که همیشه میان دو اصل یا دو قاعده متفاوت، مانند: وفاداری و جبران، تراحم ایجاد شود و ما براساس این تقسیم‌بندی، آن فعلی را که متعلق به وفاداری است، نسبت به دیگری مقدم کنیم. یا مثلاً میان سپاسگزاری و عدالت، تراحم ایجاد شود، و ما فعلی را که به سپاسگزاری مربوط است، مقدم بدانیم؛ بلکه گاهی و چه‌بسا غالباً، در میان موارد و مصادیق هر یک از این وظایف بنیادی، تراحم اتفاق می‌افتد؛ به‌عنوان مثال، در تراحم میان نیکی به همسایه، یا نیکی به پدر، کدام مقدم است؟ یا در تراحم میان قربانی کردن گروهی اندک از هم‌وطنان، برای حفظ سایرین در صورت اضطرار، آیا مجازیم عده‌ای را به‌خاطر حفظ دیگران و حفظ امنیت کشور، به کام مرگ بفرستیم؟ بنابراین، تقسیم‌بندی به‌نحو اولویت، قادر به حلّ تراحم نیست.

دلیل معقول بر وجود اولویت به‌نحوی که در سلسله وظایف در نگاه نخست مطرح شده است، وجود ندارد. به‌عنوان مثال، ما هیچ دلیلی نداریم، مبنی بر اینکه وفای به عهد، از اجرای عدالت، مهم‌تر باشد. به‌چه‌دلیل عدالت، از جبران خسارات مهم‌تر نیست؟ یا، چه دلیلی داریم که وفاداری و جبران خسارت و نیکوکاری، تحت مقوله عدالت نباشند؟

ما می‌توانیم براساس تعریفی جامع، که امام علی علیه السلام از عدالت بیان فرموده و آن را عبارت از قرار دادن هر چیز در جای خود بیان نموده‌اند، (نهج‌البلاغه: ۵۵۳) تمام وظایف بنیادی در نگاه نخست راس را، تحت مقوله عدالت قرار دهیم. به‌بیان‌دیگر، پایبندی و اجرای وفای به عهد، نوعی عدالت است؛ همچنین به دیگران آسیب نرساندن و نیکوکاری نسبت به مردم، رعایت نمودن عدالت است. اصلاح نفس و نیز

سیاسگزاری می‌تواند در راستای اجرای عدالت باشد و هریک از وظایف بشر، اگر مغفول بماند، به نوعی، به عدالت بی‌توجهی شده است.

اما اگر بگوییم که اولویتی در کار نیست و هرگاه در میان این اصول یا مصادیق آنها تزاممی ایجاد شود، باید با تأمل و سنجش شرایط موجود، آن را که الزامی‌تر است، تشخیص داده و مقدم بداریم و گاهی اوقات نیز به صورت شهودی قادریم که یکی از آنها را الزام‌آورتر دانسته و مقدم کنیم. در این صورت خاصیت و اهمیت طرح وظایف، به صورت تقسیم‌بندی و ترتیب پیشنهادی راس چیست؟ چه این سلسله مراتب در اختیار ما باشد و چه نباشد، موظفیم در هر موقعیتی وظیفه خود را تشخیص داده و عمل کنیم. پس بر تقسیم‌بندی فوق از جهت عملی، هیچ فایده‌ای مترتب نمی‌شود.

۲. در صورتی که وظایف در نگاه نخست راس، به ترتیب اولویت مرتب شده باشد، در هر تعارضی، اصلی که در فهرست اولویت بالاتر قرار دارد، بر اصل پایین‌تر مقدم خواهد شد، این روش روشنی برای مقابله با هر تعارضی است؛ اما اشکالی که به این روش وارد است، این است که در محل مورد نظر، اساساً تعارضی وجود ندارد، تا مجبور شویم آن را که در سلسله مراتب بالاتر قرار دارد، مقدم بداریم، زیرا میان اصل فروتر و اصل فراتر، تزاممی رخ نمی‌دهد. آن اصلی که بالاتر قرار دارد، فقط ممکن است مصادیقش با هم تزامم کنند، یا با اصول هم‌رتبه خود (در صورت وجود چنین اصولی) تزامم کند، اما با اصول پایین‌تر از خود تزامم ندارد تا برای رفع آن، بالایی را بر پایینی مقدم کنیم.

در این مورد، از مثال مک ناوتن، بهره می‌بریم؛ او می‌گوید: اگر یک سروان و یک سرهنگ، فرمان‌هایی متعارض به یک سرباز بدهند، فرمان سرهنگ، مقدم است. در چنین وضعیتی فرمان سروان، اصلاً به منزله فرمان نبوده و سرباز مکلف به اطاعت از آن نیست. این مسئله در آموزه‌های دینی ما نیز آمده است. انسان مکلف است از پدر خود تبعیت کند، همچنین در رتبه بالاتر، مکلف به تبعیت از دستورات خداوند است، اما تبعیت از دستورات خداوند و والدین در سلسله رتبی طولی قرار دارد، نه عرضی. پس اگر گاهی اوقات دستور خداوند، منافی دستور والدین باشد، در صورتی امکان تزامم خواهد بود که در عرض هم فرض شوند و در چنین حالتی، دستور خداوند ارجح بوده و مقدم است، اما اگر در طول هم باشند، که واقعیت هم چنین است؛ اساساً، تزاممی صورت نگرفته است؛ زیرا والدین و خداوند هم‌رتبه نیستند، و دستورات والدین قدرت و صلاحیت مزاحمت با دستورات خداوند را ندارد؛ و به عبارت دیگر تا زمانی که انسان از طرف خداوند مأمور و موظف به انجام کاری است، هیچ مأموریت دیگری در باره او صدق نمی‌کند.

۳. اگر قائل باشیم که ترتیب وظایف در بادی نظر راس، به ترتیب اهمیت و اولویت قرار نگرفته،

به‌جاست که از راس بپرسیم، هنگام تراحم دو اصل و وظیفه در بادی نظر، از کجا بدانییم که کدام‌یک مهم‌تر است؟ و از کدام باید اطاعت نمود؟

به‌عبارت‌دیگر، چگونه و از چه راهی می‌توانیم از میان اصول متعارض به انتخاب دست‌بزنیم؟ راس می‌گوید: باید در چنین مواردی تأمل کنیم، شرایط و موقعیت را بسنجیم و آن طرف را که الزام‌آورتر است مقدم کنیم. (Ross, 1930: 84)

اما او تبیین نمی‌کند که از کجا و چگونه تشخیص دهیم که الزام هریک از وظایف متراحم چه مقدار است؟ و چنین تصریح می‌کند: «برای برآورد مقدار الزام‌آوری این وظایف در نگاه نخست تا آنجا که من می‌دانم، هیچ قاعده‌عامی نمی‌توان مطرح کرد، تنها می‌توان گفت، وظایفی که دارای الزام کامل هستند؛ یعنی وظایف وفای به عهد، جبران خطاکاری و پاسخ‌خوبی به خوبی، به مقداری برابر، الزام‌آوری بسیار دارند؛ برای بقیه، تصمیم متوقف بر درک است».

سپس بیان می‌کند «[اگرچه] این معنا از وظیفه خاص در شرایط خاص، که با کامل‌ترین تأملات ممکن درباره کارها و همه امور مربوط به آن، مورد شناسایی قرار گرفته، بسیار خطاپذیر است؛ اما تنها راهنمای وظایف ماست». (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۲۱۷ - ۲۱۶)

نتیجه آنکه، این متفکر مغرب‌زمین راحتاً بیان می‌کند که این وظایف در بادی نظر راهنمای کاملی برای تشخیص وظیفه واقعی و فعلی مکلف نیست. و درباره وظایفی مانند وفاداری و جبران و سپاسگزاری که آنها را دارای الزام بالا و برابر می‌داند؛ روشن نمی‌کند، چگونه در هنگام تراحم می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد؟ درباره سایر رفتارهای اخلاقی نیز تصمیم و انتخاب وظیفه قطعی را تأمل می‌داند؛ همین میزان را نیز عاری از خطا نمی‌داند. بنابراین، بیان وظایف در بادی نظر او، حلال مشکل تراحم نیست. مایکل پالمر، با ایراد دو پرسش، راس را چنین نقد می‌کند.

۱. چگونه بدانییم که واقعاً یک وظیفه، وظیفه در نگاه نخست است؟
 ۲. چگونه بدانییم که هنگام تعارض میان وظایف در نگاه نخست، از کدام یک باید اطاعت کرد؟
- (پالمر، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

همچنین رابرت هولمز در باره قواعد راس می‌گوید:

قواعد مذکور، از نظر راس: رفاً تکالیف در بادی نظر موجه‌اند؛ یعنی به ما می‌گویند، اگر ملاحظات اخلاقی درجه اولی، وجود نداشته باشد، چگونه باید عمل کنیم؛ اما این قواعد به ما نشان نمی‌دهند که آیا چنین ملاحظاتی وجود دارد یا نه؟ بنابراین، هرگز به ما نمی‌گویند، که عملاً چه باید بکنیم؟ یا در اوضاع و احوالی خاص تکالیف واقعی ما از چه قرار است؟

تکالیف در بادی نظر موجه بدیهی‌اند، ولی تکالیف واقعی بدیهی نیستند. وانگهی، ممکن است قواعد گوناگون با هم تعارض داشته باشند. بدین قرار، تکلیفی در بادی نظر موجه بر ذمه ماست، دایر بر اینکه راستگو باشیم. ولی یک تکلیف در بادی نظر موجه نیز بر شانه‌های ما سنگینی می‌کند که خیر را فزونی ببخشیم. حال اگر گرگی از شما بپرسد، گوسفند از کدام طرف رفته است؟ آیا حقیقت را می‌گویید و گوسفند را به کام مرگ می‌فرستید، یا اینکه دروغ می‌گویید و او را نجات می‌دهید؟

هولمز می‌خواهد بپرسد کدام‌یک از این دو تکلیف موجه در بادی نظر، حال که میانشان تعارض پیش آمده، تکلیف واقعی ماست؟ راه‌حل راس، قادر به پاسخ‌گویی نیست؛ لذا می‌گوید: «این نظریه، به همان اندازه که جذابیت دارد، از حل مشکل ما قاصر است». (هولمز، ۱۳۸۹: ۳۷۹ - ۳۷۸)

البته از این فهرست، بیش از این انتظاری نمی‌رود، چون طراح این فهرست، خود، اعلام می‌کند، این فهرست ابتدایی تقسیم وظایف، به لحاظ دقت صحیح نیست؛ و در این زمینه دلایلی را ذکر می‌کند، از جمله اینکه: «منظور از «وفاداری» و «سپاسگزاری»، دقیقاً حالتی خاص از انگیزه است و داشتن انگیزه‌ای خاص، وظیفه ما نیست؛ بلکه وظیفه ما انجام دادن کارهایی خاص است. مثلاً منظور دقیق از وفاداری، تمایل به وفای به هر عهدی، از جمله عهد ضمنی است؛ زیرا که ما قول داده و تعهدی نموده‌ایم. ما لفظی عام که صرف‌نظر از انگیزه، شامل وفای به عهد واقعی، و عهد ضمنی شود، نداریم. من به‌طور مسامحی و شاید مصلحتی، از واژه «وفاداری» برای پر کردن این خلأ استفاده نمودم».

راس درباره سپاسگزاری و عدالت نیز، دلایلی شبیه آنچه ذکر شد، مطرح می‌کند. و مجموعاً بیان می‌کند که این واژه‌های به‌کار گرفته شده در فهرست، به دلیل اینکه متضمن نوعی از انگیزه هستند، کاربرد آنها دقیق نیست، اما او به‌ناچار از این واژه‌ها استفاده نموده است. (ر. ک: همان: ۱۹۳ - ۱۹۲)

همچنین این تقسیم‌بندی از نظر راس نیز، کامل و نهایی نیست و می‌تواند کامل‌تر از این باشد و نیز می‌تواند، سلسله‌ای کوچک‌تر از سلسله مراتب مذکور باشد. (ر. ک: همان: ۱۹۰)

پنج. نفی مطلق‌گرایی

از نظر راس، هنگام تراحم و در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان از میان اصول متزاحم، یکی را انتخاب کرد؟ می‌گوید: باید تأمل کنیم و موارد و جزئیات را یکی‌یکی، بررسی کنیم، و شرایط را بسنجیم، سپس آن را که الزام‌آورتر است، مقدم سازیم. (Ross, 1939: 84)

این سخن راس، مانند سایر اظهارات او همچون اعتقاد به استثناپذیری تکالیف اخلاقی در مقام عمل (Ibid: 19 - 20)، نافی مطلق‌گرایی اخلاقی است.

شش. مدعای بی‌دلیل

به نظر می‌رسد که این بیان؛ دقیق، معقول و منطقی نیست؛ و ادعایی بیش نباشد؛ زیرا از کجا می‌توان این تجربه را به دست آورد و اثبات کرد، که تمام قواعد اخلاقی در مقام عمل استثناپذیر هستند. آیا ما می‌توانیم استقرایی‌تأم، در این زمینه داشته باشیم، و تمام شرایط افعال اخلاقی را در مورد یک‌یک آدمیان، مورد تأمل و بررسی قرار دهیم؛ قطعاً چنین عملی ناشدنی است؛ و از این رو ادعای استثنا، نیز با چنین قاطعیتی اثبات‌ناپذیر است. البته از این نظر که ما وظایف استثناپذیری داشته باشیم که برای همگان باید مورد احترام باشند، چنان‌که در متون دینی ما نیز آمده است، جای تردید نیست؛ همان‌گونه که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رُخْصَةً بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ وَ وَفَاءٌ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ. (صدوق، ۱۳۸۹: ۱ / ۱۹۰)

سه چیز است که خداوند، برای هیچ‌یک از آدمیان در آنها، رخصتی ننهاده است: نیکی به والدین، نیکوکار باشند یا تبه‌کار، وفای به عهد، نسبت به نیکوکار و تبه‌کار، و گزاردن امانت، نسبت به نیکوکار و تبه‌کار.

نتیجه

دیدگاه دیوید راس، را در باب تراحم‌های اخلاقی در دو مبحث عمده بررسی کردیم، در مبحث اول به تبیین و تحلیل دیدگاه راس پرداخته و تلاش کردیم تا مبانی فکری او در باره درستی و خوبی، و ارتباط آنها با یکدیگر و نیز راه‌حل وی در حل تراحم را تبیین نماییم، راس راه‌حل خود را در برابر مطلق‌گرایی کانت و غایت‌گرایی قرار داده و وجود انگیزه و نتیجه را در افعال اخلاقی انکار نموده است. تعارض‌های اخلاقی را دلیل وجود نظریه‌ای مانند مطلق‌گرایی کانت دانسته و برای برون‌رفت از تحیر و مخمصه تراحم، وظایف را به دو گروه، وظایف در نگاه نخست یا ظاهری، و وظایف واقعی و فعلی تقسیم کرده است. وظایف نوع اول را مطلق، و استثناپذیر و بنیادی معرفی کرده؛ و در سلسله وظایف شش‌گانه طبقه‌بندی کرده است و معتقد است که هنگام تراحم، آن فعلی که در سلسله مراتب وظایف، در رتبه بالاتر قرار دارد، نسبت به دیگری مقدم است، ولی افعال اخلاقی استثناپذیر نیستند؛ بلکه ما در هر موردی از موارد تراحم، موظف به بررسی و تأمل بوده، و تلاش می‌کنیم تا با سنجش شرایط و موقعیت‌ها، وظیفه فعلی و واقعی خود را تعیین نماییم.

در مبحث دوم، با توجه به آرای برخی از فیلسوفان اخلاق و نیز با تکیه بر متون مقدس دینی، دیدگاه راس را مورد چالش قرار داده، و روشن نمودیم که:

اولاً، با اینکه راس خود را نتیجه‌گرا نمی‌داند، اما از سخنان او برمی‌آید که او واقعاً یک نتیجه‌گراست. ثانیاً، افعال اخلاقی بدون در نظر گرفتن نتیجه و انگیزه، ارزش اخلاقی ندارد. ثالثاً، طرح «قواعد استثناپذیر در نگاه نخست» وی، قادر به حلّ تراحم نیست. رابعاً، سلسله وظایف در نگاه نخست راس، به ترتیب اولویت، طبقه‌بندی نشده است. در نتیجه، حلال مشکل تراحم نیست.

خامساً، چنانچه بپذیریم سلسله وظایف به ترتیب اولویت باشد، میان این سلسله، در واقع تراحمی صورت نخواهد گرفت، تا از این راه، برای حلّ آن بهره‌ای بجوییم. زیرا میان دو اصل فراتر و فروتر، تراحم معنا ندارد.

سادساً، نظریه او منطقی و دقیق نیست، زیرا، هیچ دلیلی وجود ندارد که به وسیله آن بتوان قواعد در نگاه نخست را استثناپذیر و افعال اخلاقی را استثناپذیر بدانیم. در نتیجه دیدگاه دیوید راس، در حلّ معضل تراحم‌های اخلاقی را ناکارآمد می‌دانیم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. اترک، حسین، ۱۳۹۱، «وظیفه در نگاه نخست»، فصلنامه معرفت اخلاقی، ش ۱۰، قم، مؤسسه امام خمینی علیه السلام.
۴. پالمر، مایکل، ۱۳۸۸، مسائل اخلاقی، ترجمه علی رضا آل‌بویه، تهران، سمت، چ ۱.
۵. پویمان، لویی، ۱۳۷۸، درآمدی بر فلسفه اخلاق، ترجمه شهرام ارشدنژاد، تهران، گیل، چ ۱.
۶. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، فلسفه اخلاق: مقالاتی در باب اخلاق هنجاری کاربردی و فرائد اخلاق، ترجمه محمود فتحعلی، قم، نشر معارف.
۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۸۹، الخصال، قم، نسیم کوثر.
۸. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۰، فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، حکمت، چ ۱.
۹. کانت، امانوئل، ۱۳۶۹، بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی.

۱۰. گنسلر، هری. جی، ۱۳۹۰، *درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر*، ترجمه مهدی اخوان، تهران، علمی و فرهنگی.

۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۷، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه در راه حق.

۱۲. _____، ۱۳۸۷، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه امام خمینی.

۱۳. وارنوک، جفری جیمز، ۱۳۶۲، *فلسفه اخلاق در قرن حاضر*، ترجمه صادق لاریجانی، تهران، علمی و فرهنگی.

۱۴. وارنوک، مری، ۱۳۸۷، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، بوستان کتاب، قم، چ ۲.

۱۵. هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۹، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس، چ ۲.

16. Ross, W. D, 1930, *the right and the good*, oxford university press.

17. Ross, W. D, 1939, *foundations of ethics*, oxford, Clarendon press.

18. Becker, Lawrence. c and Becker Charlotte. b, *encyclopedia of ethics*, Vii, Routledge, New York, and London.

Archive of SID